



تقریر درس امامت در قرآن آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام	قادر بریسم	جلسه	۱۱	تاریخ	۱۴۰۴ / ۰۱ / ۰۹
عنوان اصلی	امامت در قرآن					
عنوان ۱	مطلب چهارم: نصب الهی حاکم					
عنوان ۲	«عدل» و «علم» شروط نصب الهی					
عنوان ۳	امام، قالب کلی شخصیت جامعه					
عنوان ۴	ارتباط امامت با امت					
عنوان ۵	مفهوم «قلب» در قرآن					
عنوان ۶	هویت اجتماعی امام و رابطه آن با انطباق اعمال					
عنوان ۷	شرطیت نصب در امام					

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین

درآمد بحث

در جلسات پیش، عرض شد که بر اساس دو مقدمه، بحث می‌کنیم:

۱. حصر حاکمیت در ذات اقدس حق متعال، هم عقلاً و هم شرعاً؛
 ۲. این مقدمه، بدیهی و روشن است که جامعه بشر به وجود یک فرمانروا نیاز دارد که فرمان دهد و امور جامعه را با فرمان خود (امر و نهی الزامی که در اصول فقه به «امر و نهی» و در زبان حقوق دانان به «قانون» تعبیر می‌شود)، نظم بخشد و امور جامعه هم بدون فرمان، نظم پیدا نمی‌کند. قوانین کلی هم کافی نیست؛ چون این قوانین هرچه هم دقیق باشد، در مورد به مورد نحوه اجرای قانون و نحوه تطبیق کلیات بر جزئیات، به حاکمی دارد احتیاج دارد که بتواند این تطبیق را به درستی انجام دهد؛ جزئیات را بفهمد؛ کلیات را بداند و بتواند از آن کلیات به این جزئیات برسد و دقیق باشد.
- گفتیم که این حاکم، هم باید عالم به تمام معنا باشد و هم باید عادل باشد. این به طور کلی است و البته در نفوس شر هم همین معنا آمده که حاکم باید، هم عالم باشد و هم عادل. یکی از نصوص شرعی که به این مطلب، اشاره دارد، آیه سوره مائده است که می‌فرماید:

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءً...﴾^۱

ما تورات را نازل کردیم درحالیکه در آن، هدایت و نور بود؛ و پیامبران، که در برابر فرمان خدا تسلیم بودند، با آن برای یهود حکم می کردند؛ و [همچنین] علما و دانشمندان به این کتاب که به آنها سپرده شده و بر آن گواه بودند، داوری می نمودند.

تفسیر استدلال به این آیه را در محل خودش بیان کرده ایم؛ اما به طور خلاصه و ایجاز باید گفت که «باء» در عبارت «يَمَّا اسْتُحْفِظُوا» افاده تعلیل می کند و «باء تعدیه» نیست؛ باء تعدیه قبلاً آمده و فرموده است: «يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا». پس «يَمَّا اسْتُحْفِظُوا» به این معنا نیست که یحکمون بما استحفظوا؛ بلکه باء تعلیل و به معنای «بعلة» است. چرا این سه دسته نبیون، ربانیون و علما که در آیه ذکر شده اند، باید به تورات، حکم کنند؟ چون کتاب خدا به اینها به عنوان امانت سپرده شده؛ یعنی علم کتاب را اینها دارند و «اسْتُحْفِظُوا» یعنی حافظ کتابند و حفظ کتاب می کنند یعنی عالم به کتابند. اما نه تنها چنین ویژگی ای دارند، بلکه «وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ».

ما در ابحاثمان، به طور مکرر، اشاره کردیم که «شاهد» یا «شهید» در قرآن کریم، به معنای آن کسی است که شاهد بر کتاب است یا شاهد بر حق است؛ یعنی رفتارش مطابق با حق است و شهادت بر حق می دهد. شاهد بر کتاب است؛ یعنی رفتارش مطابق با آن است. این معنای شاهد است که می فرماید: «وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيداً»؛ رسول اکرم ﷺ شاهد اکبر است و شاهد بر شهیدان است؛ یعنی عملش شهادت بر حق و حقانیت حق می دهد. لذا این آیه، خود نشان می دهد که حاکم باید علم به کتاب خدا و عامل به آن باشد؛ یعنی جامع بین این دو وصف علمی و عملی باشد. هم علماً باید جامع علم به فرمان خدا باشد و هم عملاً مطابق با فرمان خدا عمل کند و شخصیتش با فرمان خدا مطابقت داشته باشد.

«شاهد» هم تنها به این معنا نیست که اتفاقاً عمل کند؛ بلکه شاهد یعنی شخصیت، مطابق با کتاب، صیقل خورده و تراشیده شده است؛ لذا در روز قیامت هم همین شخصیت ها شهادت می دهند و شهادتشان هم شهادت به لسان نیست. در آیات کریمه متعدد هم داریم؛ مانند:

﴿إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ﴾^۱؛

ما به یقین پیامبران خود و کسانی را که ایمان آورده اند، در زندگی دنیا و [در آخرت] روزی که گواهان به پا می خیزند یاری می دهیم!

﴿فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيداً * يَوْمَئِذٍ يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَعَصَوُا الرَّسُولَ لَوْ تُسَوَّى بِهِمُ الْأَرْضُ وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثاً﴾^۲؛

حال آنها چگونه است آن روزی که از هر امتی، شاهد و گواهی [بر اعمالشان] می آوریم، و تو را نیز بر آنان گواه خواهیم آورد؟ * در آن روز، آنها که کافر شدند و با پیامبر ﷺ به مخالفت برخاستند، آرزو می کنند که ای

۱. سوره نحل: ۸۴.

۲. سوره غافر: ۵۱.

۳. سوره نساء: ۴۱ و ۴۲.

کاش [خاک بودند، و] خاک آنها با زمین های اطراف یکسان می شد [و به کلی محو و فراموش می شدند]. در آن روز، [با آن همه گواهان] سخنی را نمی توانند از خدا پنهان کنند.

شهیدی است که با عمل و رفتارش شهادت می دهد؛ بلکه شخصیتش چنین است. لذا در تفسیر آیه کریمه سوره انبیاء که می فرماید: «وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ»^۱، در روایت می خوانیم که این موازین قسط «هُمُ الْأَنْبِيَاءُ وَالْأَوْصِيَاءُ»^۲ و به تعبیر مرحوم فیض کاشانی در «تفسیر صافی» می فرماید: «الموازین علی قسمین: موازین الأشياء» که ترازوها و سنجه های معمولی است که ما داریم و با آنها اشیاء را می سنجیم؛ «و موازین الأعمال» که با آنها اعمال سنجیده می شوند و در اینجا دیگر نیازی به سخن نیست. لازم نیست کسی که وارد محشر می شود و بناست او را محاکمه کنند، سؤال و جواب زبانی صورت گیرد. شاهد وجود دارد و هر شخصیتی که این شخص با آن تطابق دارد، شاهد بر سلامت اوست و تطابق در آن قالب کلی شخصیت، کفایت می کند؛ وگرنه تطابق در جزئیات، مراد نیست.

امام، قالب کلی شخصیت جامعه

در بحث «علم الاجتماع الإسلامي» گفته ایم که امام، قالب کلی شخصیت جامعه است و هرکس که شخصیتش مطابق با این قالب باشد و با آن، سازگار باشد، پیرو این امام است و هر جامعه ای، بخواهد یا نخواهد نیز امامی دارد و امامش یا امام ناراست یا امام نور؛ و امام، همان شخصیتی است که قالب کلی شخصیت اجتماعی را تعیین می کند؛ لذا یک نوع اتحاد بین امام و بین مأموم در این قالب کلان شخصیتی، وجود دارد. بسیار عجیب است که در سوره اعراف، بر مبنای این قالب شخصیتی هم در روز قیامت، تعیین تکلیف می شود و روشن می گردد که چه کسی جهنمی است و چه کسی بهشتی. این آیات می فرماید:

«وَنَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ»^۳؛

و بهشتیان دوزخیان را صدا می زنند که: «آنچه را پروردگاران ما به ما وعده داده بود، همه را حق یافتیم؛ آیا شما هم آنچه را پروردگارتان به شما وعده داده بود حق یافتید؟!» در این هنگام، ندادهنده ای در میان آنها ندا می دهد که: «لعنت خدا بر ستمگران باد.

این آیات، جای یک سؤال مهم نیز دارد که برای برخی، به خوبی پاسخ داده نشده است. این مؤذن یوم القیامه، علی بن ابی طالب علیه السلام است و شواهد قرآنی، شواهد روائی هم در منابع اهل سنت و هم در منابع تشیع بر این داریم. به تعبیر ما، گویا سخنگوی روز قیامت، علی بن ابی طالب علیه السلام است و این بحث مهم روائی و قرآنی را می طلبد.

۱. «ما ترازوهای عدل را در روز قیامت برپا می کنیم؛ پس به هیچ کس کمترین ستمی نمی شود؛ و اگر بمقدار سنگینی يك دانه خردل [کار نیک و بدی] باشد، ما آن را حاضر می کنیم؛ و کافی است که ما حساب کننده باشیم!» [سوره انبیاء: ۴۷].

۲. التوحید (للصدوق)؛ ص ۲۶۸؛ معانی الأخبار؛ ص ۳۲.

۳. سوره اعراف: ۴۴.

پرسشگر: همراه دیگران؟

معظم له: نه، منحصرأً، تنها سخنگوی روز قیامت، آن حضرت است. کسی که سخنگوی محکمه الهی است و محکمه الهی با زبان او سخن می گوید، علی بن ابی طالب علیه السلام است. برای اینکه شاهی از منابع اهل سنت و تشیع داشته باشیم، در آیات سوره زمر که می فرماید:

﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ * ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ﴾^۱؛

تو می میری و آنها نیز خواهند مرد! * سپس شما روز قیامت نزد پروردگارتان مخاصمه می کنید.

و آیه سوره فرقان که فرموده:

﴿وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا﴾^۲؛

و پیامبر عرضه داشت: «پروردگارا! قوم من قرآن را رها کردند».

این شکوای رسول، خودش مسأله مهم روز قیامت است و اصلاً مهم ترین مسأله روز قیامت، این شکایت است. جالب هم اینکه در باب ثلاثه «خصال صدوق»، این روایت آمده و مؤیدی از احادیث اهل سنت هم دارد. این روایت می گوید:

«يَجِيءُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثَلَاثَةٌ يَشْكُونَ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ الْمُصْحَفُ وَالْمَسْجِدُ وَالْعِتْرَةُ يَقُولُ الْمُصْحَفُ يَا رَبِّ حَرِّفُونِي وَمَرِّفُونِي»؛

در نسخه «خصال» به صورت: «حَرِّفُونِي» آمده و در نسخه «وسائل» که از «خصال» نقل می کند به صورت: «حَرِّفُونِي»^۳ است. معلوم می شود که نسخه «خصال» نزد ایشان به صورت «حَرِّفُونِي» نقل شده است. «حَرِّفُونِي وَمَرِّفُونِي» گفتیم که حرفونی به معنای تحریف در تطبیق، اجرا و معناست نه تحریف در الفاظ.

﴿وَيَقُولُ الْمَسْجِدُ يَا رَبِّ عَطِّلُونِي وَصَيِّعُونِي﴾

مسجد معطل، کدام مسجد است؟ مسجد النبی؛ یا مسجد الحرام؟

﴿وَتَقُولُ الْعِتْرَةُ يَا رَبِّ قَتَلُونَا وَطَرَدُونَا وَشَرَّدُونَا فَأَجْثُوا لِلرُّكْبَتَيْنِ لِلْخُصُومَةِ فَيَقُولُ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ لِي أَنَا أَوْلَى بِذَلِكَ﴾^۴؛

جالب است که آیه ﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ * ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ﴾ با این روایت، تفسیر می شود. و در برخی روایات هم اضافه ای برای آن نقل شده و به صورت «هنا يتحد الشاکی و الشاهد و القاضي»؛ یک محکمه ای است که قاضی، شاهد و شاکی اش یکی می شود؛ خدا می گوید من خودم شاکی ام. در «أقف بین یدی الله للخصومة» هم علی بن ابی طالب است که خصومت را انجام می دهد؛ چون ایشان سخنگوی روز قیامت است. پس کسی که از طرف رسول الله صلی الله علیه و آله، این خصومت را انجام می دهد، علی علیه السلام است و شاهدش روایت «صحیح بخاری» است:

۱. سوره زمر: ۳۰ و ۳۱.

۲. سوره فرقان: ۳۰.

۳. ر. ک: وسائل الشیعة؛ کتاب الصلاة، ابواب احکام المساجد، ب ۵، ح ۲.

۴. الخصال؛ ج ۱، ص ۱۷۵.

«عن علی علیه السلام: انا أول من یجثو للخصومة بین یدی الله تعالی»؛

«جثو» زانو زدن مظلومی است در پیشگاه قاضی عدل برای شکایت، رفع دعوا می کند. حضرت می فرماید: «انا أول من یجثو» که همان سخنگوی روز قیامت است.

ادامه بحث

به آیه سوره اعراف بر می گردیم که فرمود: «وَنَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَأَذْنُ مُؤَدِّنُ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ». در روایت داریم در جنگ جمل، بعد از اینکه جنگ آرام شد، حضرت امیر فرمودند بگردید برای من جسد طلحه را پیدا کنید. جسد او را یافتند و حضرت فرمود: آن را بنشانید. سپس در برابر او نشست و فرمود: «قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا؟» سپس در ادامه فرمود: طلحه جواب داد که «نعم» ولی شما نشنیدید. سپس فرمود: «ألا لعنة الله على الظالمين»؛ یعنی همان صحنه روز قیامت را امیرالمؤمنین علیه السلام در همین عالم، مجسم کرد.

ادامه آیات چنین است:

«وَبَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ»؛

که این «سیماء» همان قالب شخصیتی است که یا قالب سلیم است یا غیر سلیم؛

«وَنَادَوْا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ»

اصحاب اعراف به اصحاب الجنة می گویند: «سَلَامٌ عَلَيْكُمْ»؛

«لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ»^۲؛

و اصحاب الجنة با اینکه طمع به بهشت دارند، هنوز اجازه ورود به بهشت به آنان داده نشده است.

ما درباره معنای این آیه و آیات بعد از آن، بسیار اندیشیدیم و دیدیم که آیات، بسیار روشن است؛ منتها چون مفسرانی که آنها را تفسیر می کرده اند، غیر اتباع اهل بیت بوده اند که با تفکر خودشان دست به تفسیر می زده اند، نتوانسته اند به معنای آیه برسند. «لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ»، در «اصول کافی» روایتی می خوانیم که این آیه را تفسیر می کند:

«نَحْنُ عَلَى الْأَعْرَافِ نَعْرِفُ أَنْصَارَنَا بِسِيمَاهُمْ وَنَحْنُ الْأَعْرَافُ الَّذِي لَا يَعْرِفُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَّا بِسَبِيلِ مَعْرِفَتِنَا وَنَحْنُ الْأَعْرَافُ يُعْرِفُنَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى الصِّرَاطِ فَلَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفْنَا وَعَرَفْنَاهُ وَلَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرْنَا وَ أَنْكَرْنَا...»^۳؛

در ادامه آیات می فرماید:

«وَإِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ قَالُوا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»؛

اصحاب جنت وقتی چشمشان به اصحاب نار می افتد، می گویند: خدایا ما را از آنان قرار نده. سپس:

۱. «حَدَّثَنَا حَجَّاجُ بْنُ مِنْهَالٍ، حَدَّثَنَا مُعْتَمِرُ بْنُ سُلَيْمَانَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبِي، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو مَجْلَزٍ، عَنْ قَيْسِ بْنِ عُبَادٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: اَنَا أَوَّلُ مَنْ يَجْثُو بَيْنَ يَدَيِ الرَّحْمَنِ لِلْخُصُومَةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ...» [صحیح بخاری؛ ج ۶، ص ۹۸].

۲. سوره اعراف: ۴۶.

۳. الکافی؛ کتاب الحجّة، باب معرفة الإمام و الردّ علیه؛ ح ۹.

﴿وَنَادَى أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ رَجُلًا يَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ﴾

رجال در این آیه، رجال منحرف از صراط مستقیم الهی اند؛

﴿قَالُوا مَا أَغْنَىٰ عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ * أَهَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ﴾

شما درباره این اصحاب الجنه ای که ﴿لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ﴾ می گفتید خدا به رحمتی، نائل نمی کند؟ حالا به

آنها اجازه می دهند و اذن از طرف اصحاب الأعراف می رسد که:

﴿ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ﴾^۱.

وقتی اصحاب الأعراف به اصحاب الجنه، اجازه دخول در جنه دادند، وارد می شوند.

این اصحاب اعراف که ﴿يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ﴾ یک قالب شخصیت سلیم و مطابق با قالب امام هر امت است که

در آیه سوره اسراء هم به همین معنا اشاره دارد که: ﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوِّيَ كِتَابَهُ يَمِينُهُ فَأُولَٰئِكَ يَقْرَءُونَ

كِتَابَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا﴾^۲. این آیه هم از همین دست آیات است؛ چون قالب هر جمعی را امامشان تشکیل می دهد.

ارتباط امامت با امت

این امام هم برای هر امت است. امامت با امت، گره خورده و امت، مربوط به یک زمان واحد هم نیست. امت، ممکن

است چند قرن، ادامه داشته باشد؛ مثل امت محمد صلی الله علیه و آله.

امت چه کسانی اند؟ کسانی که امامت امام را قبول کرده اند. همه کسانی که بعد از شهادت به توحید خدای متعال

می گویند «أشهد أن محمداً رسول الله»، رسول اکرم صلی الله علیه و آله را به امامت، قبول کرده اند؛ لذا می فرماید:

﴿وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا...﴾^۳؛

همان گونه [که قبله شما، یک قبله میانه است] شما را نیز، امت میانه ای قرار دادیم (در حد اعتدال، میان

افراط و تفریط) تا بر مردم گواه باشید و پیامبر هم بر شما گواه است ...

ما رسول را امام و شاهد بر شما قرار دادیم؛ یعنی همان قالبی که بناست شما طبق آن در آید و اگر طبق آن در آمدید،

امت این امام می شوید و شما شاهد بر امت های دیگر می شوید. یعنی امتی با یک شخصیت جمعی واحد، پیدا می شود.

ما گفته ایم که شخصیت جمعی جامعه اسلامی، یک شخصیت واحد است که نمادش امام آن جامعه است. این، همان

حالت تکوینی ای است که در نتیجه اتّباع از امام به وجود می آید. در نتیجه تبعیت از امام، این تشابه در قالب شخصیتی،

پدید می آید؛ چون همه افعال اختیاری ما با امری که خودمان به اعضای خودمان می دهیم، شکل می گیرد. بشر که فعل

اختیاری انجام می دهد، اول چه می کند؟ در کتب کلامی و فلسفی ما این آمده که تصور فعل و سپس هم تصدیق به فایده

و بعد مثلاً اراده یا عزم، شکل می گیرد. این فرمایش اجمالاً خوب و دقیق است؛ یعنی اول، ما فعل را تصور می کنیم، بعد،

تصدیق به فایده می کنیم؛ یعنی فعل را بر عدمش ترجیح می دهیم که نیاز به مرجع دارد. ما این بحث را در کتاب «فلسفه

جبر و اختیار» مفصل بیان داشته ایم و من توصیه می کنم دوستانی که فرصت دارند، آن را بخوانند؛ چون اهمیت بسیار

۱. سوره اعراف: ۴۷ - ۴۹.

۲. سوره اسراء: ۷۱.

۳. سوره بقره: ۱۴۳.

دارد و به نظر ما اصلاً زیرساخت اصلی انسان اسلامی همین مطالبی که در این کتاب گفته شده است. گفته ایم که همه افعال اختیاری، بعد از سنجش و ترجیح، به وجود می آیند؛ منتها این سنجش و ترجیح، خیلی سریع انجام می شود. وقتی می خواهیم کاری انجام دهیم، سنجشی بین چند کار انجام می دهیم و تصمیم به انجام یک کار می گیریم. وقتی که می خواهیم تصمیم به انجام کاری می گیریم، به خودمان دستور می دهیم.

مفهوم «قلب» در قرآن

قلب قرآنی، مفهومی مهم است و نه در روان شناسی جدید به آن پرداخته شده، نه در جامعه شناسی جدید؛ درحالی که قلب فردی، همان مرکز تصمیم گیری است و این گفت و گوی بین هشام و آن متکلم بصری، چه زیباست که هشام امام را به قلب جامعه، تشبیه می کند. این تشبیه، دقیق است و از خود معصوم، گرفته شده است. قلب جامعه و مرکز تصمیم گیری، امام است. وقتی که کسی تابع امام شد، می گوید چون تو می گویی بکن، می کنم و امرش تابع امر امام می شود و حتی در مباحات می گوید چون اجازه می دهی انجام دهم، می کنم؛ چون تو اباحه کرده ای، می کنم. شما امر می کنی و من واجبی یا مستحبی را انجام می دهم و محرم یا مکروهی را ترک می کنم. هرچه می کنم، تابع امر امام و هدایت اوست و «من» هم تابع امام می شود و وقتی که چنین شد، شخصیت «من» به تدریج، همان قالب شخصیت امام را به خود می گیرد.

هویت اجتماعی امام و رابطه آن با انطباق اعمال

ما این مطلب را به طور مفصل در تفسیر فرمایش حضرت امیر علیه السلام که فرموده اند: «...أَلَا وَإِنَّ لِكُلِّ مَأْمُورٍ إِمَامًا يَقْتَدِي بِهِ وَ يَسْتَضِيءُ بِنُورِ عِلْمِهِ أَلَا وَإِنَّ إِمَامَكُمْ قَدْ اكْتَفَى مِنْ دُنْيَاهُ بِطَمَرِيَّةٍ وَمِنْ طُعْمِهِ بِفُرْصِيَّةٍ أَلَا وَإِنَّكُمْ لَا تَقْدُرُونَ عَلَى ذَلِكَ وَلَكِنْ أَعِينُونِي بِوَرَعٍ وَاجْتِهَادٍ وَعِفَّةٍ وَسَكَاةٍ...»^۱ بیان کرده ایم.

«اعانه» به چه معناست و ما چگونه می توانیم با عمل خودمان، علی بن ابی طالب علیه السلام را کمک کنیم؟ چرا؟ چون علی بن ابی طالب علیه السلام شخصیت جمعی ما را تشکیل می دهد و ما هرچه با شخصیت آن حضرت، مطابق تر عمل کنیم، این انطباق، بیشتر انجام می گیرد. به عبارت عامیانه و ساده تر، هرچه در رفتارمان بیشتر به علی بن ابی طالب علیه السلام نزدیک شویم، حضور اجتماعی آن حضرت در جامعه، قوی تر می شود. بله، «أَعِينُونِي» حقیقت دارد و در عبارت دیگر ائمه اطهار علیهم السلام هم آمده است که: «أَعِينُونَا بِوَرَعٍ وَاجْتِهَادٍ وَعِفَّةٍ وَسَدَادٍ»^۲. این در لسان باقی ائمه هم آمده و برای همین است که حضور اجتماعی امام، با ورع و اجتهاد ما در طریق اطاعت امام، قوت بیشتری می گیرد و هرچه ما در رفتارمان ضعیف تر عمل کنیم و دورتر از علی بن ابی طالب علیه السلام عمل نماییم، حضور آن حضرت در جامعه، ضعیف تر می گردد یا اعتقاد مردم به آن حضرت، رو به ضعف می گذارد. ما شیعیان هرچه مطابق تر با رفتار علی بن ابی طالب علیه السلام عمل کنیم، حضور اجتماعی آن حضرت قوی تر می شود.

۱. نهج البلاغه؛ نامه ۴۵.

۲. «... عَنْ كُلاَيْبِ بْنِ مُعَاوِيَةَ الْأَسَدِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ علیه السلام يَقُولُ: أَمَّا وَاللَّهِ إِنَّكُمْ لَعَلَى دِينِ اللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ، فَأَعِينُونَا عَلَى ذَلِكَ بِوَرَعٍ وَاجْتِهَادٍ، عَلَيْكُمْ بِالصَّلَاةِ وَالْعِبَادَةِ، عَلَيْكُمْ بِالْوَرَعِ»؛ [أمالی طوسی؛ ص ۳۳].

این، قالب‌گیری است که در برخی از مباحث «علم الاجتماع الإسلامی» از آن به «هویت اجتماعی» تعبیر کرده‌ایم و گفته‌ایم هر جامعه، هویتی دارد؛ یعنی در برابر این سؤال که «تو کیستی و چیستی؟»، جواب: هویت هر جامعه، امام آن است.

پرسشگر: این همان انسان کامل است.

معظم‌له: بله، ولی ما تعبیر «انسان کامل» نمی‌کنیم و نکته هم دارد. ما از او به «امام» تعبیر می‌کنیم و او را مظهر آن صفات جلال و جمال الهی می‌دانیم.

در قدیم، این روایت را دیده بودم ولی هرچه گشتم، پیدا نکردم که نام همه مسلمانان در روز قیامت، محمد یا علی است؛ یعنی در روز قیامت که آنان را فراخوان می‌کنند، نمی‌گویند فلانی، پسر فلانی و از فلان محل، حاضر شود؛ بلکه می‌گویند: علی علیه السلام بیاید. وقتی هم که علی علیه السلام می‌آید، همه پیروان آن حضرت به دنبالش می‌آیند؛ چون همه پیروان واقعی آن حضرت هم علی‌های کوچکی در حجم و اندازه خودشان هستند؛ چراکه از امر و نهی آن حضرت، تبعیت کرده‌اند.

همه زیارت‌نامه‌های ائمه اطهار علیهم السلام تمرین و تربیت ما در مسیر این تبعیت از امام و این پیرو امام شدن است. از آنجایی که شروع می‌کند: «أَشْهَدُ أَنَّكَ جَاهِدْتَ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ وَعَمِلْتَ بِكِتَابِهِ وَأَتَّبَعْتَ سُنَنَ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» در زیارت «امین الله» و امثال آن در زیارت «جامعه» فراوان است: «وَصَبَرْتُمْ عَلَى مَا أَصَابَكُمْ فِي جَنْبِهِ وَأَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ وَآتَيْتُمُ الزَّكَاةَ وَأَمَرْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَيْتُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَجَاهَدْتُمْ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ حَتَّى أَعْلَنْتُمْ دَعْوَتَهُ وَبَيَّنْتُمْ فَرَائِضَهُ ...» از نمونه‌هایی است که می‌توان نام برد. زیارت «جامعه» زیارتی عجیب است و یک معجزه به‌شمار می‌رود؛ چون آنقدر دقیق است و مفاهیمی دقیق در آن مطرح شده که جز از منبع وحی نمی‌تواند صادر شده باشد. در همین زیارت می‌خوانیم: «فَمَعَكُمْ مَعَكُمْ لَامَعَ غَيْرُكُمْ» «قَلْبِي لِقَلْبِكُمْ سَلَّمَ وَأَمْرِي لِأَمْرِكُمْ مُتَّبِعٌ» «إِنْ ذَكَرَ الْخَيْرُ كُنْتُمْ أَوْلَاهُ وَأَصْلُهُ وَفَرَعُهُ وَمَعْدِنُهُ وَمَأْوَاهُ وَمُنْتَهَاهُ»؛ این عبارت، خودش یک کتاب تفسیر می‌خواهد و فراتر از نص، این را به تجربه عادی در جهان بشر یافته‌ایم که هر جا صفت خیری باشد، برترینش در ائمه ما وجود دارد. نه تنها هر صفت خیر، بلکه هر جا گفتاری زیبا و خوب باشد، بهترینش را در وجود ایشان می‌بینیم. این را نه از روی تعبد، بلکه از روی تتبع می‌گویم. یک وقت، دنبال می‌کردم که ضرب المثل‌ها و گفتار حکما و عقلای بشر را از همه به دست آورم. هرچه از این گفتارهای حکیمانانه حکمای دنیا دیدیم، بهتر از آن را در فرمایش ائمه اطهار علیهم السلام یافتیم که هم بهتر از نظر معنا و هم زیباتر از نظر قالب بودند. این واقع مطلب است که یک امر عجیب محسوب می‌شود.

شرطیت نصب در امام

گفتیم که تنها علم و عدل هم کافی نیست؛ یعنی ممکن است یک امام، عادل باشد اما شرایط دیگر را نداشته باشد. معلوم نیست که حضرت علی اکبر علیه السلام با امام سجاد علیه السلام از نظر علم و حتی عصمت، تفاوت داشته باشد؛ ولی امام، علی بن الحسین سجاد علیه السلام است نه علی اکبر علیه السلام؛ چون باید نصب و تعیین شود.

پرسشگر: ...

معظم‌له: حضرت علی اکبر علیه السلام عالم به تمام معنا بود. حالا ولو فرض کنیم که حضرت علی اکبر علیه السلام حتی از نظر علم با امام سجاد علیه السلام هم تراز بود، امام نبود؛ بلکه امام سجاد علیه السلام امام بود که منصوب برای امامت است.

نصب، شرط است. علم و عدل، شرط لازم است؛ اما شرط کافی نیست؛ بلکه باید افزون بر علم به کتاب و میزان، ارسال هم در کار باشد: ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ﴾^۱؛ هم ﴿أَرْسَلْنَا﴾ داریم و هم ﴿مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ﴾. این ارسال باید باشد و ارسال یعنی نصب؛ البته نصب رسول، با نصب الهی مستقیم است: ﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾^۲. اما نصب وصی رسول با نصب رسول.

این مبنای نظریه امامت شیعی است. مبنای امامت شیعی، مبتنی بر حصر حاکمیت در ذات اقدس حق متعال است و اگر به این قائل شدید، حتماً باید بگویید امام باید عادل به معنای عصمت، و عالم به معنای علم امام باشد؛ یعنی همه علم کتاب را داشته باشد: ﴿قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾^۳؛ همه علم کتاب را باید داشته باشد.

شرط سوم این است که باید از سوی خدا منصوب برای امامت باشد و این منصب به او داده شود؛ اذن به امر و نهی، به او داده شود. علم و عدل، فقط امر ارشادی درست می‌کند نه امر مولوی. عالم عادل اگر امر و نهی کرد ولی منصوب برای ولایت نیست، حکم امر و نهیش حکم امر و نهی طبیب و معلم است و اوامر و نواهی اطباء و معلمان، ارشادی اند نه مولوی؛ و لذا تخلف از امرشان عقاب آور نیست؛ اما امر امام منصوب از سوی خدای متعال برای ولایت و امر و نهی، واجب الإجراست و استحقاق عقاب بر مخالفت دارد؛ چون امرش مولوی است. این مولوی بودن و ولایت، به همین معناست که امرش امری باشد که واجب الطاعة است و تخلف از آن، موجب عقاب می‌شود.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

۱. سوره حدید: ۲۵.

۲. سوره بقره: ۱۲۴.

۳. سوره رعد: ۴۳.